

مستقلی را تشکیل نداده است.

روآینده چندان روشنی برای اسلام سیاسی قائل نیست؛ زیرا معتقد است اسلام سیاسی موفق نشده است یک الگوی بدیل برای جهان اسلام ارائه کند و بیشتر نشانگر شکست الگوهای غربی در کشورهای اسلامی است. الگوهایی که با نظام تک حزبی و فرقه بازی منحرف شده است. از نظر روآینده اسلام گرایان سیاسی وقتی قدرت را به دست گرفتند، نتوانستند یک الگوی جدید سیاسی اجتماعی اقتصادی ارائه نمایند؛ بنابراین احتمالاً به تدریج جای خود را به مهم ترین رقیب خود، یعنی سکولاریسم خواهند داد. به تعبیر دقیق تررومی گوید: «اسلام سیاسی ناخواسته جامعه را به سوی غیرمذهبی شدن و سکولاریسم می کشاند، زیرا راهی که اسلام گرایان در پیش می گیرند ناگزیر به سیاست مطلق [یا عرفی] می انجامد». همچنین روآینده معتقد است که بخشی دیگر از اسلام گرایان سیاسی هم به سوی نو بنیادگرایی گرایش پیدا می کنند؛ یعنی از آرمان دولت اسلامی دست برخواهند داشت و به تبلیغ اسلام در عرصه اجتماعی، از طریق نهادهای مدنی، روی خواهند آورد؛ مثلاً بر برگزاری آیین و مراسم اسلامی از یک سو و حذف کانون خانواده های اسلامی از سوی دیگر، متمرکز می شوند و نهایتاً می کوشند که قوانین اسلامی را حفظ کنند.

روآینده معتقد است به تدریج طرفداران اسلام سیاسی به دو بخش تقسیم می شوند: آنان که به سکولاریسم روی می آورند و آنان که در آرمان های اسلام سیاسی تجدیدنظری کنند و به جای عرصه سیاسی و دولت، تمرکز خود را بر جامعه می گذارند. روآینده معتقد است در آینده با تحلیل رفتن قدرت اسلام گرایان سیاسی و ناکامی آنان، دو گروه سکولارها و نو بنیادگراها در کشورهای اسلامی تا حدودی همدیگر را تحمل خواهند نمود و هر کدام بخشی از جامعه را نمایندگی خواهند کرد و بدین سان ایدئولوژی اسلام سیاسی به پایان راه خود خواهد رسید؛ یعنی منطق عقلانیت و زندگی مدرن بر این جوامع غلبه خواهد کرد و قدرت ایدئولوژیک اسلام کاهش خواهد یافت.

در کل روآینده اسلام سیاسی را بر اساس منطق مدرن غربی بررسی می کند. او از یک سو معتقد است که خشونت موجود در اسلام ناشی از فشارهای دنیای متجدد بر مسلمانان است و ذاتی دین اسلام نیست و از سویی دیگر اعتقاد دارد که اسلام گرایان نمی توانند الگوی سیاسی جدید، یعنی دموکراسی اسلامی، یا الگوی اقتصادی جدید تأسیس کنند و نهایتاً به سوی مدرنیته غربی گرایش خواهند یافت. به نظر می رسد بر خلاف پیش بینی روآینده اسلام سیاسی نه تنها صرفاً یک قرائت واحد ندارد؛ بلکه در فرایند دیالکتیک تاریخی، تکامل می یابد و خود به سوی بنیان نهادن گونه ای مدرنیته اسلامی در حرکت است که مهم ترین ایده های آن پذیرش مردم سالاری، تعقل گرایی و مدارا با دیگری است. به تعبیر دیگر مدرنیته غربی، تنها گونه مدرنیته نیست؛ بلکه راه های بدیع و ابتکاری دیگری برای رسیدن به مدرنیته، از جمله مدرنیته اسلامی پیش پای اسلام گرایان سیاسی قرار دارد. یعنی روآینده مفهومی اسلام، همچون تعقل، معنویت، اخلاق مدارای، مدارا، شورا، اجتماع، مصلحت در آموزه های اسلامی که می تواند حرکت به سمت مدرنیته را تسریع کند و در عین حال تناقضات و شکست های تاریخی پیش آمده را جبران کند، نادیده گرفته است. به تعبیر دیگر تحلیل روآینده خودی یک جانبه است و بیشتر بر عملگرده اسلام گرایان مبتنی است تا ظرفیت های درونی خود اسلام. ▶

از نظر روآینده اسلام گرایان سیاسی بر سه موضوع تأکید اساسی می کنند: «انقلاب»، «شریعت» و «زن». یعنی اسلام گرایان سیاسی، معتقدند بدون انقلاب، اسلامی نمودن جامعه ممکن نیست. از این رو، آنان خواهان آن هستند که اسلام از حصار مساجد بیرون بیاید و مستقیماً وارد سیاست شده و قدرت دولتی را در اختیار بگیرد و بدین سان برای تغییر دنیای انسانی دست به اقدام بزند. اسلام گرایان سیاسی دیدگاهی نسبتاً مدرن درباره زنان دارند؛ زیرا برخلاف بنیادگرایی سنتی، به حصر زن در خانه معتقد نیستند و آموزش و تعلیم زنان را لازم می دانند اما اختلاط زن و مرد را نمی پذیرند و در عین حال حجاب را امری ضروری می دانند. آنان همچنین اجرای شریعت را در دو حوزه قانون و فرهنگ دنبال می کنند. بنابراین آنان نه تنها می کوشند قوانین اسلامی وضع کنند و قوانین موضوعه را با چارچوب شرع انطباق دهند بلکه تلاش می کنند امر به معروف و نهی از منکر را به فرهنگ عمومی بدل کنند.

البته روآینده تجربه اسلام سیاسی را ناکام می داند. از نظری این ناکامی را می توان در ابعاد متفاوت مشاهده نمود:

۱. تولید نکر دن متون جدید: بعد از نوشته ها و آثار افرادی مانند ابوالعلی مودودی، حسن البناء، سید قطب، مصطفی سباعی، علی شریعتی، امام خمینی (ره)، باقر صدر و مرتضی مطهری که همگی در سال های قبل از ۱۹۷۸ نوشته شده اند؛ اسلام گرایان سیاسی موفق نشده اند اثر مهم دیگری تدوین کنند.

۲. بحران مفاهیم مدرن: از نظر روآینده تأسیس یک جامعه مدرن به مفاهیم جدید و نو نیاز دارد. از این رو، بر اساس مفاهیم قدیمی و سنتی ای همانند تقوا، نمی توان جامعه مدرن را بنا نمود. ضمن اینکه ساختن حکومت اسلامی بدون وجود یک جامعه اسلامی متشکل از افراد باتقوا ناممکن است و اجتماع این افراد باتقوا به نوبه خود بدون حکومت اسلامی ساخته نمی شود.

۳. بحران عمل (کنش): اسلام گرایان سیاسی یکی از مهم ترین اهداف خود را رفع فقر می دانستند، در حالی که در عمل، در این هدف ناموفق مانده اند. روآینده معتقد است اسلام گرایان سیاسی همچنان در بحران های اقتصادی و رقابت های تشکیلاتی گرفتار آمده اند و دست و پا می زنند.

۴. فقدان استراتژی (راهبرد) مشخص درباره امت اسلامی: روآینده معتقد است که اسلام سیاسی در عمل در چارچوب دولت ملت مدرن گرفتار آمده است. او برای نمونه از دولت جمهوری اسلامی ایران و افغانستان پس از جنگ یاد می کند که منافع ملی را بر منافع ایدئولوژیک برتری دادند. به تعبیر دیگر، روآینده گوید اسلام گرایان سیاسی مدتی پس از کسب قدرت، شعار وحدت اسلامی را به فراموشی می سپارند و استراتژی ملی را بر استراتژی فراملی ترجیح می دهند.

۵. شکست در بنیان نهادن یک الگوی اقتصادی جدید: از نظر روآینده اقتصاد در کشورهای اسلامی یا کاپیتالیستی و سرمایه دارانه است یا سوسیالیستی یا ترکیبی از این دو؛ یعنی اسلام گرایان سیاسی نتوانسته اند یک نظام اقتصادی مختص خود طراحی و اجرا کنند. به بیان دیگر اسلامی ساختن اقتصاد، در حد حرف و شعار باقی مانده و هرگز نتوانسته است به واقعیت تبدیل شود. بدین معنا که هر چند شریعت، احکامی درباره زندگی اقتصادی دارد؛ اما این دستورها هیچ گاه به صورت قانون تجارت و یا نظریه اقتصادی درنیامده و علوم

به نظر می رسد
بر خلاف پیش بینی
روآینده اسلام سیاسی
نه تنها صرفاً یک
قرائت واحد ندارد؛
بلکه در فرایند
دیالکتیک تاریخی،
تکامل می یابد
و خود به سوی
بنیان نهادن گونه ای
مدرنیته اسلامی
در حرکت است
که مهم ترین
ایده های آن پذیرش
مردم سالاری،
تعقل گرایی و مدارا با
دیگری است.